

مقدمه‌ای بر نسخه خطی شاهجهان‌نامه جلالای طباطبایی

تصنیع: سید محمد یونس جعفری*

در پرداخت نثر، ید بیضا می‌نماید و در فنّ انشاء و ترسیلات، ایجاد طرز نو کرده، سخن را جان می‌بخشد و در اختراع معانی دستگاهش بلند است و در ابداع مضامین، ید طولی دارد و در لغت دانی جوهری نزد او بی‌جوهر است و در حکمت‌اندیشی پورسینا پیش او بی‌سنگ. در صفاهان استفاده سایر علوم نموده و بر مدارج علمی ارتقاء گزیده در سال چهل و چهار اراده هندوستان جنّت‌نشان که سرزمین آسمان نشانش گلستان روی زمین و مرجع و مجمع اصناف هنرمندان دانش‌گزین است، نموده، به موافقت بخت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت و به برکت تمییز نزدیکان بارگاه عزّت و وسیله سلاست کلام و دست‌آویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظم گشته به‌نگارش احوال خیر مآل مأذون گردید. بی‌مبالغه دقایق نثر به‌درجه نثر رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج سألّه احوال آن‌حضرت (شاهجهان، پادشاه مغول بآبری هند) کارنامه‌ای بر روی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینی اکثر اعزّه برهم نخورده، صورت تمامیت می‌یافت و اثری از او باقی‌می‌ماند آوازه سخن تازه او، آویزه گوش روزگار گشته، سرمشق فطرت تازه‌نگاران هند و ایران می‌شد و کالای سخن رواج و رونق والا گرفته، پایه کلام از کرسی عرش می‌گذشت.

♦ محمد بن محمد محمود ملقب به جلال‌الدین طباطبایی زواره‌ای اردستانی؛ کتاب «شاهجهان‌نامه» در دست انتشار از سوی مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو
* دانشیار بازنشسته زبان فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

مجملاً سواد عبارتش به رنگ لیلۃ القدر، حاصل صد آفتاب معنی است و لطف طبعش مانند نورمهر، لطف سخن بر روی روز افکنده و گفتار سحر آثارش که چون کلام معلّم اول از قانون حکمت بیرون نیست، مانند زلال رحمت روح افزای جان دهنده، سخن را به روشی دستگاه داده و پایه معنی را به جایی رسانیده که هیچ کلام از رقم سنجان والامقدار که وجودشان پیرایه این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن یکتای سخن بیرون تراویده یک حرف توانند به قلم آورد. بنده بی آن که روی هیچ یکی از ارباب انشاء در میان بیند نظر بر آئینه انصاف انداخته، صورت این معنی را به نمایش آورده، اگر کج خرامان بساط سخنوری از راستی گذشته برین ضعیف زبان سرزنش و بیغاره گشایند، ایزد تعالی خصم شان باد.

این اولین اطلاعی است که درباره جلال الدین طباطبایی توسط همکارش محمد صالح کنبو به ما رسیده است.

متأسفانه درباره این مورخ ایرانی که به قول نویسندگان امروزه «با سبک هندی به نگارش نثر فارسی می پرداخت»، بنابر آنچه محمد صالح کنبو در کتاب عمل صالح موسوم به شاهجهان نامه که در تاریخ نویسی عصر شاهجهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق) همکارش بود برای ما فراهم نموده بیش از این اطلاعی نداریم. چنانچه از کتاب دانشنامه ادب فارسی برمی آید اسم پدرش مظهر بود و در همین کتاب نام وی را میرزا محمد نوشته است.^۱

ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان و بنگلادش)^۲ ولی در پایان پادشاهنامه هایی که در شهر دهلی توسط ندهان کول به خط شکسته نسخه برداری شده اسمش محمد قید گردیده است. چنان که می دانیم در عهد سربداران و تیموریان و صفویان واژه «میرزا» را احتراماً اول اسم می آوردند، بدین سبب اسم او را میرزا محمد نوشته اند (کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره Or.1676) و روی صفحه اول نسخه کتابخانه دیوان هند (شماره D.P.684)

۱. دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، جلد چهارم، بخش یکم: آ-ج،

تهران، ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۸۷۲

۲. همان، ص ۸۷۲ ستون اول.

اسمش میرزا جلالا طباطبائی آمده است و روی نسخه موزه ملی دهلی نو (شماره ۷۱۸) که قبلاً در کتابخانه آرشیو ملی دهلی نو نگهداری می‌شد، یک‌جا اسمش میرزا جلالائی و روی برگ دیگر همین نسخه نام وی میرزا جلالای طباطبایی قید گردیده است. ما در صفحه‌های آتی او را جلالای طباطبایی می‌نویسیم.

اگرچه در دانشنامه ادب فارسی وی را اصفهانی، قهپایه‌ای زواری نوشته‌اند ولی محمد صالح که همکارش بود، وی را یزدی شناخته است، لذا برای ما این قول معتبرتر از دیگر اقوال است.

شکی نیست که این اثر جلال‌الدین طباطبایی تاریخی است و بیشتر جنبه سفرنامه دارد که آن هم جزو تاریخ محسوب می‌شود و آن‌طوری که به‌نظر می‌رسد توجه وی بیشتر به شناخت و معرفی فرهنگ کشور هند بوده، احتمالاً این سفرنامه را برای ایرانیان نوشته و زبانی را که در اصفهان متداول بوده مورد استفاده قرار داده است. چنان‌که از واژه‌های مثل «نگران»، «اشکوب» و «بنگاه» برمی‌آید. زیرا در سرتاسر شبه‌قاره واژه «نگران» به‌معنای مباشر، ناظر و سرپرست به‌کار رفته است. برای اشکوب واژه «منزل» به‌کار می‌برند. چنان‌که خانه دو منزل و سه منزل می‌گویند. همچنین برای «بنگاه» واژه‌های مانند انجمن، مرکز و اداره را مورد استفاده قرار می‌دادند. علاوه بر این وی برای نوشتن تمام وقایع از تقویم ایرانی استفاده نموده و به‌ندرت معادل ماه‌های عربی نوشته است.

جلال‌الدین طباطبایی که همراه شاهجهان در سال ۱۰۵۰ ق به کشمیر رفت و میوه‌های آن منطقه را با میوه‌های ایران مقایسه نموده و از این مطلب نیز روشن می‌شود که این تاریخ برای کسب اطلاعات ایرانیان نوشته شده است.

اگرچه در اصفهان وی از تمام علوم متداوله زمان خود بهره برده، ولی نام استادان خود را غیر از محمد کشمیری متذکر نشده است.^۱ البته از منشآت وی چنان برمی‌آید که پس از تکمیل تحصیلات خود در آن شهر در جرگه منشیان دارالانشاء پادشاهان صفوی درآمد و چنان قربت و اعتبار به‌نزد آن پادشاه پیدا کرد و چون شاه عباس دوم

۱. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or، برگ ۸۹.

(۱۰۷۸-۱۰۵۲ ق) خواست برای عبدالله خان اوزبک نامه‌ای فرستد وی آن را در حضور پادشاه نوشت. ولی پس از رحلت آن فرمانروا وقتی که شاه صفی (۱۱۰۶-۱۰۷۸ ق) بر تخت سلطنت جلوس کرد، معلوم نیست به چه علت رخت از آن دیار بر بسته در کشور هند طرح توطن ریخت و توسط نواب افضل خان که وی را چندر بهان برهمن صاحب چهار چمن^۱ به‌القاب دستور اعظم وزیر معظم، علامه روزگار، فهامة نامدار یاد کرده است، به دربار شاهجهان راه یافت.

شاهزاده خرّم (متولد ۱۰۰۰ ق) لقب شهاب‌الدین شاهجهان گرفته روز دوشنبه ۲۵ بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی‌الثانی سال هزار و سی و هفت هجری قمری بر تخت سلطنت جلوس کرد^۲. و اعلام نمود که تاریخ عصر وی از اول جمادی‌الثانی همان سال (۱۰۳۷) شروع می‌گردد و چنین قرار دادند:

”هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب‌الحکم اشرف نگاشته قلم سخن‌سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعدالله خان و وحیدالدوران شیخ حمید گشته و خامه تقدیر از نام نامی آن حضرت به پادشاهنامه تغییر نموده در دفتری جداگانه ایراد نمایند“^۳.

بنابراین چندین نویسنده علاوه بر آن دو نفر که اسامی‌شان در فوق ذکر شده، مثل محمد امین قزوینی، چندر بهان برهمن، قدسی مشهدی، کلیم همدانی، صیدی تهرانی، نوشتن تاریخ دور شاهجهان به‌نثر و شعر مشغول شدند. چون جلالای طباطبایی در سال ۱۰۴۴ ق به‌کشور هند آمده و بعد از مدتی به‌دربار شاهجهان وارد شد، وی تاریخ عصر این فرمانروای مغول بابری هند را از سال پنجم جلوس بر تخت سلطنت آغاز نمود. چون می‌دانست تاریخ موضوعی است مبنی بر حقایق و وقایعی که آن‌ها را تغییر نمی‌توان داد البته، می‌توان آن را با آب و تاب بیشتری بیان نمود، بنابراین در هر جا که فرصتی مناسب می‌یافت با بیان وقایع، ممدوح خود را نیز مورد تعریف، توصیف و

۱. چاپ مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو سال ۱۳۸۵ هـ ش/۲۰۰۷ م، ص ۵۲.

۲. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): عمل صالح موسوم به شاهجهان‌نامه، جلد اول، ص ۱۸۷.

۳. همان، جلد اول، ص ۲۱۳.

تمجید قرار می‌داد. او بیش از تاریخ نویسی به مدیحه سرایی پادشاه همت گماشت و با عبارات مسجع و مقفی جملات خود را مزین ساخته و با استفاده از صنایع لفظی و معنوی آن‌ها را آراسته، اسم اثر خود را نگار نامه و نگارین‌نامه گذاشت. در این‌جا این نکته جالب توجه است که در متن کتاب در هیچ‌جا اثر خود را به اسم شاهجهان‌نامه یا پادشاهنامه یاد نکرده است.

شاهجهان نسبت به هنر موسیقی علاقه فراوانی داشت و درباره این موضوع محمد صالح کنبو چنین نوشته است:

”... و غرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس به استماع نغمات طیبیه مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التذاذ این حاسه شریفه را ادا می‌نمایند“^۱.
خوشبختانه جلالی طباطبایی نیز نسبت به این هنر علاقه‌مند بود و در کتاب خود درباره موسیقی هندی بیشتر از دیگر مورخان و وقایع‌نگاران دربار شاهجهان به‌نگارش آن پرداخته است. چنان که در وقایع سال ۱۰۴۳ هجری قمری می‌نویسد:

”بیست و چهارم مهر (ماه) جگن ناتھ کلاونت (موسیقی‌دان) که درینولا مهاکبراج (موسیقی‌دان بزرگ دربار) خطاب یافته در فن موسیقی روش هند خصوص ترکیب نغمات دلنشین و تصانیف و ابداع معانی بدیعه و مضامین عالیه در سرتاسر این کشور همتا و همسر خود ندارد از دارالسلطنه لاهور که حسب الامر اعلی برای تألیف تصانیف آن‌جا توقف نموده بود، به‌زمین بوس موقف خلافت رسیده دوازده درپت (مقام) که در این مدت به‌نام نامی بندگان حضرت مشتمل بر معانی بکر و نغمات مختلفه ساخته بودند در انجمن والا به‌سمع اعلی رسانید و به‌غایت پسند طبع اقدس و خاطر حقائق یاب دقیقه رس پادشاه هنرسنج قدردان افتاده و از عنایت آن حضرت با زر هم ترازو گشته چهار هزار و پانصد روپیه که همسنگ شده بودند مرحمت شد“^۲.

۱. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): عمل صالح موسوم به شاهجهان‌نامه، جلد اول، ص ۲۰۸.

۲. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or، برگ ۱۷ ب.

پس از این دربارهٔ مقام درپت مفصل نگاشته که در متن این کتاب آمده است.

در جای دیگر اصطلاحات موسیقی را چنین به کار برده:

”هماندم به قصد گوشمال مخالفان خارج از آهنگ مهیای تعاقب شد و چون ساز راه راست شد، از آن مقام راهی شدند و یک و نیم روز گذشته به کنار آب بان گنگا رسیدند و در آن جا ظاهر شد که افواج غنیم بی راه و هم ضرب دست و زخمه تیغ گران سنگ بهادران که اگر به مثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و رکاب ثقیل سازند اسفندیار رویینه تن بل رستم تهمتن به سنگی هزیمت تن نهاده عار فرار به خود قرار دهد“^۱.

نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله، اظهار این عقیدهٔ خود را نشان داده که برای هر پادشاه چهار نفر که عبارتند از دبیر، شاعر، منجم و طبیب همیشه لازم می باشد. تیموریان بابر و هند نیز روی این سنت پای بند بودند و هر اقدامی که به عمل می آوردند اول به منجم باشی رجوع می کردند. چنان که دربارهٔ ساعت مبارک برای نشستن بر تخت سلطنت شاهجهان، محمد صالح کنبو چنین نوشته است:

”... اوج ده کوکب نیک اختران شاهجهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی الثانی سنهٔ هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت افروز دوشنبه... بعد از گذشتن سه و نیم گهری که به حساب دقیقه سنجان ساعت شناس، یک ساعت و بیست و چهار دقیقه باشد به طالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل فکر بود به تأیید آسمانی و کوکبهٔ صاحبقرانی بر کرهٔ فلک رفتار سوار گشته و خانهٔ زین را مانند خانهٔ طالع سعادت آمود ساخته... در دولتخانهٔ ارگ دارالخلافة اکبرآباد که چون قلعهٔ بیدر سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثاقبش به اوج فلک ثوابت رسیده، مانند معنی در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده“^۲.

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ ۱۶۷۶.Or، برگ ۱۲۵.ب.

۲. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): عمل صالح موسوم به شاهجهان نامه، جلد اول، ص ۱۸۷.

جلالای طباطبایی اتفاقاً از این علم نیز بهره‌مند بود، چنان‌که به مناسبت سالروز جشن وزن که ما بعداً درباره این مراسم متذکر خواهیم شد، می‌نویسد:

”ملخص سخن چون در عین ایام تنزه و تفریح تاریخ وزن معهود در رسید بنابراین به تاریخ روز یکشنبه نهم مهرماه فرخنده جشن وزن قمری سال (چهل و پنجم) از عمر ابدی اتصال آن حضرت به آیین خاطرخواه دل پسند آذین و تزین یافت. بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرر این فرخنده انجمن پرنور به اضعاف نظایر آن سمت ظهور پذیرفت... چون پادشاه دنیا و دین و نیر اعظم روی زمین، بنابر تقاضای طبع جواد همواره بر اینند که روزگار عیش غنی و فقیر تساوی پذیر گردد... لاجرم سالی دوبار برخلاف معهود، مهر انور برج میزان را مطلع ظهور می‌گردانند، تا دل جگرگوشگان کان به دست آید و خاطر نازک یتیمه عمان به مسرت گراید، زر و گوهر را از خاک برداشته، کفه برابر را گهر سنج می‌نماید و پله قدر عدن و معدن را به اضافة سعادت موازنه افزایش درجه مقدار داده به آسمان می‌رسانند و چون به حسب اتفاق، نه روز قبل از این تاریخ، خورشید گیتی افروز تحویل مبارک برج میزان نموده بود، بنابر آن‌که طرز میزان نشینی بدو تعلیم فرموده، ثمره این شیوه ستوده و فائده این سنت حسنه و خصلت محموده بر او ظاهر سازند. در این نوبت بر مراسم معهوده هر ساله، افزوده، نخست گنجینه‌های سیم و زر و دُرهای دُر و گوهر را پرداختند. آنگاه کنار و بر تهی دستان هفت کشور را چندان‌که حوصله آرزوی ایشان بود، از نقد مراد و جنس تمناً پرداختند. چنان‌چه مراتب عموم خود سرشار به مرتبه‌ای رسید که برج سنبله از خوشه‌چینان این خرمن خرمن‌های جواهر به کفه ترازو در جیب و دامان آرزو کرد و پروین نثار چین از توده‌های لثالی منثور که بر افشاندۀ دست گوهرپاش بود، واسطه‌العقد به کف آورد، در یکدم از افشاندن سرپنجه گنج بخش و عطا سنج کفین میزان سپهر و پله‌های ماه و مهر، گرانبار گردید و ریخته‌های

دست بی‌خاطر از کاسه‌آز و کیسه‌اهل در، از ماه تا ماهی را چون بدره ماه و صره ماهی سرشار درهم و دینار گردانید^۱.

وقتی که تیموریان بابری در کشور هند حکومت خود را استوار نمودند، در صدد آن شدند که با فرمانروایان محلی به‌خصوص با راجه‌های قبایل و طوائفی که به‌اسم راجپوت معروف بودند، روابط حسنه برقرار سازند. بنابراین آن‌ها شاهزادگان را با شاهزاده خانم‌ها در سلک ازدواج کشیدند. این شاهزاده خانم‌ها با فرهنگ خود در کاخ‌های دولتی زندگی می‌کردند و بدین‌سبب این فرمانروایان تحت نفوذ فرهنگ هندی قرار گرفتند و بعضی آداب و سننی را که علیه دین مبین اسلام نبود، برپا ساختند. میان آن‌ها یکی «جشن وزن» شاهزاده‌ها و شاهان بود و هر سال به‌مناسبت روز تولد شاه و یا شاهزاده به‌تاریخ قمری و همچنین شمسی وی را در ترازو نشانده توزین می‌کردند. درباره‌ی این رسم کنبو چنین می‌گوید:

”روز پنجشنبه پانزدهم ربیع‌الثانی سال هزار و چهل و هشت، مطابق سوّم شهریور، آیین بزم وزن قمری مقدّس ابتدای سال چهل و نهم از سنین عمر ابد قرین زینت ترتیب یافته، خدیو روزگار، خورشیدوار به‌برج کفّه میزان تحویل نموده، پله برابر به‌زر و گوهر آمده، خویشتن را بنا بر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر به‌رسم معهود با سایر نقود و اجناس دیگر سنجیده، همه را بر اهل استحقاق قسمت فرمودند“^۲.

همین مطلب را جلالای طباطبایی چنان‌که در فوق گذشت، با اصطلاحات علم نجوم آراسته بیان می‌نماید.

تیموریان بابری هند اصلاً ورارودی (ماوراءالنهری) بودند. آن‌ها با زبان سغدی وارد کشور هند شدند. وقتی که نصیرالدین همایون، فرزند ظهیرالدین بابر، با کمک شاه طهماسب اول، تخت سلطنت هند را پس گرفت، زبان فارسی با لشکریان و هنرمندان و امرا و نویسندگان در این کشور رواج پیدا کرد و چون این فرمانروایان با راجپوتان

۱. نگارنامه/پادشاهنامه، نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶. Or. برگ ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): عمل صالح موسوم به‌شاهجهان‌نامه، ج ۲، ص ۲۴۳.

روابط حسنه برقرار ساختند، زبانی به‌وجود آمد، که دیگر فارسی و یا دری ناب نبود. پس از اختلاط سغدی، دری، فارسی و هندی زبانان، فرهنگ و زبانی به‌وجود آمد که آمیزه همه آنها بود و بسیاری واژه‌های هندی، وارد زبانی شد که به‌طور مجموعی آن را زبان فارسی می‌خواندند. آنها عبارتند از:

ارگجه یا **ارگجا**: معجونی است خوشبو که از صندل ساییده و گلاب و مشک و کافور و روغن برگ گل چنبیلی درست می‌کنند.
بان^۱: موشک.

برچهه: (به جیم فارسی دمشی) نوعی افزار جنگی است شبیه نیزه.
پان: برگی است سبز شبیه قلب که روی آن عصاره پوست خار مغیلان، خمیر آهک و دانه‌های فوفل و مقداری ریزه‌های برگ‌های توتون گذاشته می‌جویند. چون درباره این واژه در کتاب *ارمغان ادبی*^۲ تحت عنوان یک تحقیق کوتاه درباره صائب نوشته شده است، لذا در این جا به‌همین مختصر بسنده گردید.

تیکه: (به تایی کامی) خال. **صاحب تیکه**: ولیعهد. وقتی که یکی از راجه‌ها پسر خود را به‌عنوان ولیعهد اعلام می‌نمود، آن شاهزاده را روی مسندی نشاندند براهمنی پس از نیایش و دیگر مراسم دینی با انگشت میانه دست راست خالی از خمیر شنگرف روی پیشانی بالاتر از دو ابرو می‌گذاشت و به‌خاطر همین ولیعهد راجه‌ای را صاحب تیکه می‌گفتند.

جورا/جوهره: جفت (مقابل لنگه).

جوهر: وقتی که مردم طائفه راجپوت حس می‌کردند که در جنگ شکست ایشان حتمی است، آنها در آن وقت زن‌های خانواده خود را یا می‌کشتند و یا زنها خود را در آتش انداخته می‌سوزاندند، تا عفت خود را از دست ندهند. این رسم را جوهر می‌نامیدند.

۱. سانسکریت: وان به‌نون دماغی.

۲. چاپ مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشار یزدی، شماره ۶۰، تهران سال ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۲۴۵.

چَبُوْتَرَه: سکو و یا جایی برجسته روی زمین، مربع شکل شبیه تخت چوبی و یا کرسی.

خواص پوره: در این واژه مرکب (عربی و هندی) پوره، واژه هندی است به معنی شهرک. در این محل، خدمتگزاران پادشاه و شاهزادگان نزدیک، زندگی می‌کردند.
دل بادل: (به فتح هردو دال). دل معنی ستبر و کلفت می‌دهد و بادل ابر را می‌گویند. شامیانه‌ای بود که در عصر شاهجهان در صحن قلعه سرخ شاهجهان آباد (دهلی فعلی) نصب می‌کردند.

سروپا: خلعتی است مشتمل بر یک طاقه شال و یک قبضه شمشیر.
کول: لاله آبی.

کھی (به کاف دمشی): علوفه و خوار بار برای ارتشیان.

مُجرا: نوعی سلام است و سرود که قبل از آغاز هر کار، به خصوص محافل رقص و موسیقی چند بیت در وصف خداوند متعال می‌خوانند.

ویرناگ: اسم چشمه‌ای است در کشمیر. معنی این واژه پنجه خروس می‌باشد. چه شکل این چشمه در جایی که روی زمین آب می‌افتد به شکل پنجه این مرغ درآمده. میان واژه‌های هندی که در این متن به کار رفته اسامی فیل‌هاست. آن‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت و عبارتند از: روپ سنگهار^۱، بهوج راج، واک سمندر و مهاسندر^۲.

علاوه بر این جلالای طباطبائی در متن همین کتاب بعضی واژه‌ها را به کار برده که پیش از رسیدن ایرانیان همراه همایون در این کشور رایج بود. میان آن‌ها یکی «غسلخانه» است که به معنی حمام به کار می‌رود و دیگری «دریاست» که به معنی رود و رودخانه به کار می‌برند زیرا بعضی از آن‌ها این قدر گود و پهناور می‌باشند که دولت هند تصمیم دارد که آن‌ها را برای کشتیرانی مورد استفاده قرار بدهد. واژه دیگری «زرخیز» است که به معنی حاصلخیز به کار رفته است.

۱. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or. برگ ۶۰ ب.

۲. همان، برگ ۱۶۰.

آئینه فرنگی: ضمناً در این جا لازم است که درباره این واژه توضیح مختصری داده شود، چه این واژه نشان می‌دهد که اروپایی‌ها این قدر نفوذ و رسوخ پیدا کرده بودند که کالای خود را در بازارهای آسیا می‌فروختند. معمولاً تا زمان شاهجهان روی قاب‌های مسی قلاع می‌مالیدند که آن را از حلب می‌آوردند و آن را جلا داده به‌عنوان آئینه از آن استفاده می‌کردند. ولی اروپایی‌ها سطح شیشه را جلا داده و آن را به‌عنوان آئینه به‌کار می‌بردند.

اگرچه زبان جلالی طباطبایی بیشتر مرصع و مقفی است ولی در بعضی جاها نثر او کاملاً ساده است!

”مجملاً این ارمستان بی‌قرین که تربیت خدا آفرین داشت درینولا که به‌پرتوجه سایه خدا فروغ تربیت و مرمت بر ساحت بهشت فسحت یافته راه قیاس خرد گشاده است که به‌چه پایه رسیده باشد. الحاصل در این زمین فیض‌آمیز نیز سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت‌آموز و عیش اندوز بودند، در عرض این ایام نیز چراغان نمایانی که در کیفیت و کمیت به‌مراتب از چراغان سابق بیش و درپیش بود، حسب‌الامر آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان حضرت صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته به‌تازگی روی زمین از چراغان آن سرچشمه آب و تاب گرفت.“

جلالای طباطبایی بیش از مورخ، انشاپرداز بود و در به‌کاربردن صنایع لفظی و معنوی و خصوصاً در صنعت تناسب لفظی ید طولی داشت. در یک‌جا اصطلاحات موسیقی را چنان به‌کاربرده:

”... هماندم به‌قصد گوشمال مخالفان خارج آهنگ مهیای تعاقب شد و چون ساز راه راست شد از آن مقام راهی شدند و یک و نیم روز گذشته به‌کنار آب بان گنگا رسیدند و در آن‌جا ظاهر شد که افواج غنیم بی‌راه از وهم ضرب دست و زخمه تیغ گران‌سنگ بهادران که اگر به‌مثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و

۱. رجوع شود: برگ ۱۰۷ نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶. OR. در همین متن کتاب درباره وصف کشمیر.

رکاب ثقیل سازند، اسفندیار رویینه تن، بل رستم تهمتین به سنگی هزیمت تن
 نهاده عار فرار به خود قرار دهد...^۱

به خاطر همین است که درباره نوازندگان و استادان موسیقی که وابسته به دربار
 شاهجهان بودند بیش از دیگر وقایع نگاران که منسلک به دربار شاهجهان بودند
 - چنان که در فوق نیز گذشت - مفصل تر نوشته است.^۲

جلالای طباطبایی نه تنها از ادبیات فارسی بهره مند بود، که جزء انشاپردازی است،
 بلکه از ستاره شناسی که یکی از شاخه های علوم محسوب می شود هم بی خبر نمانده،
 در یک جا اصطلاحات ادبی را در وصف کشمیر چنان به کار برده:

“... مطلع های بلند اشجار سدره نشان خیابانش مانند مصرع های بلند آمده.^۳
 مثنویات مسلسل آبشارهای مجرّه آثارش همانا از ریخته جامه مبداء فیاض
 ریخته، بحر طویل شاه نهرش با عروض و اطوال شاخ های محیط دم برابری
 می زند و رباعی چار مصرع بلند معنی انهار اربعه حدائق نماید و از یمن برکت
 حوضش اخذ سلاست می کند...”^۴

و اصطلاحات ستاره شناسی را به مناسبت سالروز جشن وزن چنین به کار برده:
 “چنانچه مراتب عموم خود سرشار به مرتبه ای رسید که برج سنبله از
 خوشه چینان این خرمن خرمن های جواهر به کفه ترازو در جیب و دامان آرزو
 کرد و پروین نثار چین از توده های لثالی مثنور که برافشاندند دست گوهرپاش
 بود واسطه العقد به کف آورد در یکدم از افشاندن سرپنجه گنج بخش عطاسنج
 کفین میزان و پله های ماه و مهر گرانباز گردید...”^۴
 در جایی دیگر در وصف نعل اسبان می گوید:

“... سرزمین شهرستان سرونج از عکوس بارقه نعال لامع تکاوران براق نهاد
 برق نژاد بهادران، هلالستان گشته، همه روی زمین از انطباع نقش میخ های مریخ

۱. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or، برگ ۱۲۵ ب.

۲. همان، برگ ۱۱۸.

۳. همان، برگ ۱۰۸.

۴. همان، برگ ۱۰۹.

شعاع آن نعال که برعکس واقع بدر تمام منزل ثریا شده بود، محلّ مقارنۀ ماه و پروین آمد^۱.

یکی از متصدیان که مایی داس نام داشت فوت کرد. درباره این سانحه جلالی طباطبایی چنین می‌نویسد:

”فضا را در عرض این ایام بخشیان دیوانکده مشیت مدّ علیه حیات را فرد تن رای مذکور حک نموده، محرّزان محو و اثبات قدرنام او را از روزنامه‌چۀ وجود انداخته، داخل سیاهه عدم ساختند.“

ظهوری ترشیزی برجسته‌ترین نثرنگار سبک هندی در شبه قاره هند محسوب می‌شود. جلالی طباطبایی آنچه در وصف شاهجهان گفته بسیار شبیه نوشته ظهوری ترشیزی است. ظهوری در وصف ممدوح خود ابراهیم عادل‌شاه می‌نویسد:

”خرمی چمن سخن به طراوت حمد بهار پیرایی است که گلزار ابراهیم در رخسار یوسف طلعتان نمرود نخوت، رسانیده و تاجداری لفظ و معنی به‌حشمت ثنای تارک آرای است که سمی خلیل خود یعنی ابراهیم عادل‌شاه را در هفت اقلیم به‌نه صفت یگانه و ممتاز گردانیده...“^۲.

اگرچه ظهوری اولین نثرنگار سبک هندی شناخته شده است، جلال‌الدین طباطبایی باید دومین نثرنویس سبک هندی محسوب شود. وی اسامی شاهزادگان^۳ داراشکوه و اورنگ‌زیب و همچنین شاهزاده خانم جهان آرا را به‌عنوان اوصاف شاهجهان یاد کرده است، ولی نتوانست اسم مادرش را که جودا بایی (Jodha Bai) بود به‌نثر فارسی بگنجانند، لذا آن را تغییر داده به‌صورت جود بانی (Joud Bani) به‌کاربرده، چنان‌که می‌گوید:

”... جانشین خلفاء راشدین، تتمه ائمه دین، پادشاه کامل نصاب، تام‌النصیب شاهزاده داراشکوه، اورنگ‌زیب دارای جهان آرای، سکندر افلاطون رأی...“

۱. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or. برگ ۱۵۵.

۲. ظهوری ترشیزی، نورالدین محمد: تکریم ظهوری، شرح اردو نثر دوّم ظهوری، چاپ لاهور، سال ۱۸۶۵ م، ص ۳.

۳. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or. برگ ۹۸ و ۹۸ ب.

ابوالمظفر غازی شهاب‌الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی... زهی جهانبان جودبانی که به تأثیر معماری عدل و احسان و مرمت دهش و دادش، خراب‌آباد گیتی بدانسان عمارت‌پذیر گشته که جغدخانه خراب از معموره عالم رخت به‌ویرانه بر و بوم عدم کشیده...^۱

در این جا نکته‌ای که گفتنی می‌باشد این است جلالای طباطبایی این نگارنامه را موقعی نوشت و این جمله (جانشین خلفای راشدین) را در زمانی به‌کاربرد که در ایران سنی و شیعه بر سر پیکار با یکدیگر بودند ولی در همان زمان دربار پادشاهان مغول پناهگاه مسلمین هردو فرقه بود. اگرچه پادشاهان مغول باری پیرو مسلک تسنن بودند، ولی همسران جهانگیر (نور جهان) و همسر شاهجهان (ارجمند بانو) پیروی مسلک تشیع می‌کردند. همچنین وزیر و پدر همسرش آصف خان نیز شیعه بود و علناً مراسم و مسلک خود را انجام می‌داد.

اگرچه در سرتاسر این اثر مثال‌های فراوان در اوصاف پادشاه به‌چشم می‌خورد، ولی وقتی که وی دشمنش را مذمت می‌کند، در آنها نیز تناسب لفظی را از دست نمی‌دهد، چنان‌که در یک‌جا چنین می‌نویسد:

”سرانجام کارفرجام روزگار کافر نعمتان قبیله بندبیله و رسیدن سران آن دو دد اصل بدگوهر یعنی ججهار خیره سر و بگراماجیت تیره اختر به‌دربار سپهر مدار خدیو بحر و بر و خدایگان هفت کشور...“^۱

ارزش این اثر جلالای طباطبایی: میان پژوهشگران ایرانی درباره‌ی زادگاه و وطن کلیم اختلاف فراوانی است. بعضی می‌گویند او از کاشان است و برخی برآند زادگاه او همدان است و تاکنون به‌نتیجه خاصی نرسیده‌اند. جناب آقای مهدی صدری در مقدمه کلیات طالب کلیم کاشانی^۲ این موضوع را مفصل مطرح کرده‌اند و ایشان هم به‌نتیجه کلی نرسیده‌اند، ولی این بحث را جلالای طباطبایی به‌پایان رسانیده است، چون جلالای طباطبایی و کلیم هردو همزمان بودند و هردو در یک‌جا در دربار شاهجهان مشغول

۱. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or، برگ ۱۵۵.

۲. نشریه همراه، جلد اول، صفحات از پنج الی هشت.

تألیف پادشاهنامه (کلیم در شعر و جلالی طباطبایی در نثر) بودند بنابراین قول جلالی طباطبایی بر همه اقوال ترجیح دارد. لذا کلیم را همدانی باید دانست.^۱ علاوه بر این چون جلالی طباطبایی روی کلام کلیم دیپاچه‌ای هم نوشت، بنابراین با اطمینان کامل می‌توان گفت هر دو یکدیگر را از نزدیک می‌شناختند و به‌همین دلیل نوشته‌ی وی برای ما از همه جهت معتبر است و حکم قول قطعی دارد، چنان‌که گوید:

“... دستباف فطرت معجز فکرشان طراز احسان و تحسین و استحسان و آفرین یافته، مثل داستان نغمه‌طراز گلشن راز، حاجی محمد جان متخلص به «قدسی» مشهدی و مثنوی شاعر ساحر فنّ جادوی کلام طالبای کلیم همدانی و گفتار نیرنگ آثار سیدالشعراء میر عمادالدین محمود الهی تخلص اسدآبادی که به‌قدر قدرت انسان اندازه مکنت ستایش این عرشی مکان در ضمن مضامین آن ابیات تضمین نموده‌اند...”

ایراد: جمله زیر را در نظر داشته باشید:

“بیست و یکم مرشد قلی خان میر توزک را به تقدیم خدمت فوجداری متهرا و تنبیه متمرّدان مهابن و مضافات آن «تسلیم» فرموده مرتبه منصبش را از اصل و اضافه به‌پایه دو هزاری ذات و سوار رسانیدند...”^۲

به عقیده این جانب به‌کاربردن واژه «تسلیم» برای پادشاه قدرتمندی مثل شاهجهان که در سرتاسر دوره حکومت اسلامی در کشور هند زمان فرمان‌روایی وی عصر طلایی محسوب می‌شود، صحیح نیست، زیرا تقدیم و تسلیم از روی عجز و انکسار زیردستان به‌کار می‌رود. بهتر بود که واژه اعطاء به‌جای تسلیم به‌کار می‌برد.

جلال‌الدین طباطبایی چندین جا این نوع جمله‌ها را به‌کار برده است:

“از سجده آستان سپهر نشان رأس المال سعادت جاوید به‌دست آوردند”^۳.

۱. نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶.Or، برگ ۹۰.

۲. همان، برگ ۱۴۶ ب.

۳. همان، برگ ۱۵۴ ب.

شاید وی خبر نداشت که شاهجهان پس از نشستن بر تخت سلطنت اعلام کرده بود که پیش وی سجده نکنند و برای سادات این قدر قایل احترام بود که به آن‌ها گفته بود که سر خود خم نکنند، بلکه راست قامت ایستاده برای وی دعای خیر فرمایند.

چنان به نظر می‌رسد جلالای طباطبایی پس از به تخت سلطنت رسیدن اورنگ‌زیب (۱۱۱۸-۱۰۶۸ ق) در متن کتاب تغییراتی داده. چه در زمان شاهجهان یکی از القاب داراشکوه «بلند اقبال» بود و اورنگ‌زیب را از القاب مثل «شاهزاده‌الاجاه»، «سراپا خرد»، «بالغ فرهنگ»، «کامل نصاب»، تام‌النصیب سلطان اورنگ‌زیب یاد کرده‌اند^۱ (عمل صالح)، ولی این اولین مرتبه است که جلالای طباطبایی وی را با لقب «بلند اقبال» یاد کرده است، چنان‌که می‌گوید:

”شاهزاده جوانبخت جوان دولت «بلند اقبال» بلند اختر سلطان اورنگ‌زیب بهادر که خود آبروی «گوهر خرد» است“^۲.

در این جا لازم است که القاب داراشکوه نیز نوشته گردد، که عبارتند از: پادشاهزاده «بلند اقبال» جوانبخت سعادت‌پژوه محمد داراشکوه^۳. و روی آن القاب واژه «شاه» به‌عنوان پیشوند «بلند اقبال» از طرف پدرش شاهجهان در سال ۱۰۶۶ قمری موقعی اضافه گردید که جشن وزن سالروز تولد وی برگزار می‌گردید، چنان‌که محمد صالح کنبو می‌نویسد:

”مقارن این جشن دلفریب انجمن رنگین و بزم نوآیین وزن آغاز سال شصت و ششم قمری از زندگانی ابد طراز خدیو بحر نوال در شاه محل (کاخ) به‌خجستگی و میمنت زینت ترتیب یافته، مراسم داد و دهش و آیین آرایش و پیرایش دولتخانه و همه چیز به‌دستور هر سال به‌تقدیم رسانیدند. جشنی بهشت آیین و بزمی نوآیین به‌تزیین پادشاهانه آذین یافته از نثار و نقود جواهر که هم وزن اقدس آمده، به‌ارباب استحقاق قسمت یافته بود، سرمایه بی‌نیازی عموم

۱. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): عمل صالح موسوم به‌شاهجهان‌نامه، جلد اول، ص ۲۳۱.

۲. نگارنامه/پادشاهنامه، نسخه کتابخانه بریتانیا، لندن، شماره ۱۶۷۶. Or. برگ ۱۴۵.

۳. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): عمل صالح موسوم به‌شاهجهان‌نامه، جلد سوم، ص ۲۱۸.

نیازمندان نوع انسان تا مدت مدید آماده گردید. درین رور طرب افروز... نخستین گوهر سحاب خلافت کبری نوباوه سلطنت عظمی پادشاهزاده سعادت پڑوه، محمد داراشکوه را نخست به عنایت خلعت با نادری (اسم شمشیر جهانگیر، پدر شاهجهان)... سربلند گردانیده، بهوالاخطاب مستطاب «شاه بلند اقبال» و این نوع عنایت نمایان و لطف بی‌پایان که جز حضرت جنت‌مکانی (جهانگیر) نسبت به‌اعلیحضرت هیچ پادشاهی در این سلسله علیّه به‌فرزند شایسته خود ننموده سرفراز صورت و معنی ساختند و از وفور عاطفت و از کمال رأفت بر سندلی طلا که جهت جلوس آن ترقی یافته رفعت ازلی اورنگ خلافت گذاشته بودند و بر آن معراج ترقی بخت بلندان و اوج رفعت سعادت‌مندان است و بالاترین مناصب و رفعت‌ترین مراتب برگزیده‌های این دودمان والاشان حکم نشستند فرمودند از درجات جاه و جلال کوکب اقبال آن نیروی بازوی خلافت را به‌ذروه ارتفاع رسانیدند...»^۱

از نوشته جلالی طباطبایی چنان حدس می‌توان زد که اورنگ‌زیب از عطای لقب «شاه بلند اقبال» غبطه می‌خورد، چه از ابتدا در خانواده شاهجهان میان شاهزاده‌ها و شاهزاده خانم‌ها دو گروه به‌وجود آمده بود. در یک‌طرف داراشکوه و خواهر بزرگش (آبجی یا آغا باجی) جهان آرا بودند و به‌طرف دیگر اورنگ‌زیب و خواهرش روشن آرا یک دست گشتند و روشن آرا چنان از خواهرش جهان آرا حسد می‌برد که همیشه در صدد آن بوده که چه طور وی را به‌خاک سیاه نشانند و در این دسیسه موفق هم شد و با توطئه چینی با برادرش اورنگ‌زیب، برادر و خواهر را از اوج بلندی به‌پستی خاک رسانید و خانه برادرش داراشکوه را برای همیشه برانداخت. علاوه بر این جهان آرا مسئولیت انجام دادن مراسم ازدواج هردو برادرش داراشکوه و شاه شجاع را به‌عهده خود گرفته بود، ولی چون نوبت مراسم زناشویی اورنگ‌زیب رسید وی خود را از برگزاری تمام مراسم کنار کشید.

۱. کنوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵هـ): عمل صالح موسوم به‌شاهجهان‌نامه، جلد دوم، ص ۱۵۲.

چنان به نظر می‌رسد که جلالای طباطبایی برای خوشحال کردن اورنگ‌زیب او را با لقب «بلند اقبال» یاد کرده است و این خوشبختی وی بود که از زمان شاهزادگی اورنگ‌زیب با وی همبستگی و علاقه پیدا کرده بود. زیرا وقتی که اورنگ‌زیب تخت سلطنت را غصب کرد، او نه تنها داراشکوه را به قتل رسانید، بلکه هر کسی که به وی وابستگی داشت او را نیز هدف غضب خود قرار داد، چنان‌که چندر بهان برهمن و همچنین یحیی کاشی از قهر و غضب وی مصون نماندند، و این نتیجهٔ قرب او با اورنگ‌زیب بود که برای فرزندش شاهزاده ایزدبخش کتاب «توقیعات کسری» را از زبان عربی به فارسی تحت عنوان «خردنامهٔ نوآیین» ترجمه کرد. ناگفته نماند که نسخه‌ای از این کتاب در موزهٔ ملی هند، دهلی‌نو تحت شمارهٔ 55.73/2223 (A-B) نگهداری می‌شود. ظاهراً جلالای طباطبایی آموزگار شاهزادهٔ نامبرده بود، چه معمولاً پادشاهان مغول باری هند شاهزادگان را موقعی که به سن چهار سال و چهار ماه و چهار روز می‌رسیدند با مراسم قرآن خوانی و نوشتن بسم... به مکتب می‌نشانند.

دربار شاهان هیچ‌وقت خالی از خار حسد نبوده است. دربار شاهجهان نیز از این اصل مستثنی نبوده، در کتاب «صحائف شرافت» تألیف میر محمد عسکری^۱ چنین قید گردیده است:

”در سالی که از طرح بنای (شهر) شاهجهان آباد شود، قلعه و مسجد (جامع) و دیگر ابنیه و امکنه فراغت دست داده بود و شاهجهان در تهنیت اتمام آن جشن عالی که احدی بدان‌گونه جشن مرتب نکرده بود ترتیب داده، چنان‌چه... در شب جشن پادشاه به میرزا ابوطالب کلیم که ملک الشعراء پایه تخت بود به حکم فکر تاریخ و خواندن قصیده کرد تا که کلیم به‌طور فکر رود و بوارق واردات مواهب غیبی به‌امعان نظر دقیقه بین دریابد، یحیی کاشانی فی البدیهه شد:

«شاهجهان آباد» از شاهجهان آباد و قصیدهٔ طولانی عرض داشت“

۱. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، سال خطاطی ۱۳۰۳ ق، شمارهٔ Ahsan 920/5, 668 برگ ۱۶۳ ب.

پس از این تمهید این سؤال در این‌جا مطرح می‌گردد که چرا جلالی طباطبایی نتوانست این وقایع تاریخی را تا آخر سال پنجم به‌پایان برساند و تنها به‌نوشتن وقایع سه سال و نیم بسنده کرد؟

امانت‌داری یا خیانتکاری

مطالبی که در فوق مندرج گردیده است از آن کاملاً هویدا است که جلالی طباطبایی کار تاریخ‌نویسی عصر شاهجهان را از وسط راه یعنی از آغاز سال پنجم تخت‌نشینی آن فرمانروای کشور هند شروع کرد. طبیعی است که او می‌خواست مواد را برای نوشتن تاریخ پنج ساله گذشته یعنی از روز اول جلوس آن پادشاه آغاز کند. صرف نظر از این که میان هم پیشگان همیشه و رقابت وجود دارد، او صلاح را در این امر دید که به‌محمد صالح کنبو صاحب «عمل صالح» المسموم به «شاهجهان‌نامه» مراجعه کند، چه او درباره هدفی که شاهجهان برای تاریخ‌نویسی در نظر داشت چنین بیان نموده است:

«... چون از راه دینداری تسمیه سنین به‌اسامی مغانه مشهور پارسیان، مرضی خاطر عاطر اسلام‌پرور نبود، لاجرم به‌تازگی رقم‌نسخ بر آن آیین کشیده، بناء ادوار این تاریخ... اول جمادی‌الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی‌متناهی نمودند و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل از اقبال‌نامه که حسب‌الحکم اشرف نگاشته قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعاده خان و وحیدالدوران شیخ حمید گشته و خامه تقدیر از نام نامی آن حضرت به «پادشاه‌نامه» تعبیر نموده، در دفتری جداگانه ایراد نمایند. چنانچه به‌دستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده، یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی‌الثانی آن سال ابتدا یافته به‌این عنوان مثلاً معنون و معین گردید که آغاز سال اول از دور اول، آغار سال دوم از دور اول و همچنان تا آخر آن دور که سال دهم است و بر این قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و متناهی عدد باد.

چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک‌الملوک ملک خصال بود و مقصد اصلی جز به‌تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های

آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده‌اند، لاجرم وقایع‌نگار در این خردنامه ادب آیین راضی به‌نگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه عهد سعادت مهد آن حضرت یکجا به‌اندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت و به‌دستور آثارنامه‌های باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آن حضرت رسانید...^۱

لذا جلالای طباطبایی به‌او رجوع کرد. ولی نمی‌توان گفت چه اتفاقی افتاد که محمد صالح تمام مطالبی که جلالای طباطبایی نوشته بود، بیشتر آن‌ها را بدون تغییری در اثر خود داخل نمود. به‌طور مثال دو قطعه زیر را در نظر داشته باشید. اولین از پادشاهنامه جلالای طباطبایی است و دومین از شاهجهان‌نامه کنبو:^۲

منابع

۱. برهمن اکبرآبادی، منشی چندربهان: چهار چمن، تصحیح دکتر سید محمد یونس جعفری، مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، اسفند ۱۳۸۵ ه.ش / مارس ۲۰۰۷ م.
۲. جعفری، دکتر سید محمد یونس: *ارمغان ادبی - پژوهش‌های ادبی در ادبیات فارسی هند*، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشار یزدی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶ ه.ش.
۳. ظهوری ترشیزی، نورالدین محمد: *تکریم ظهوری*، شرح اردو نثر دوم ظهوری از مولوی کریم‌الدین، بابو چندر نات، چاپخانه دولتی لاهور، ۱۸۶۵ م.
۴. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح موسوم به شاهجهان‌نامه* (تألیف: ۸۰-۱۰۷۰ ه)، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقی ادب، لاهور، جلد اول ژانویه ۱۹۶۷ م، جلد دوم مارس ۱۹۶۷ م، جلد سوم ۱۹۷۲ م.

۱. کنبوی لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح موسوم به شاهجهان‌نامه*، جلد اول، ص ۴-۲۱۳.

۲. همان، جلد اول ص ۷-۳۹۵.